

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وېر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۶ اکتوبر ۲۰۱۴

تقریظ بر کتاب

«طلوع دیدار و غروب اندوه»

به تاریخ هژدهم اکتوبر ۲۰۱۴ ایمیل ذیل را به ناهید جان "غزل" فرستادم:

«ارجمند ناهید جان!

زنده باشی با این پارچه تازه و بلکه تازه ترین پارچه؛
اما مثلی که درین پارچه نذر "مشکل کشا" گرفته باشی، که در ساده ترین حالت متشکل
از کشمش و نخود است!!!
ناهید جان درین پارچه "کشمکش" را به نرخ "کشمش" پائین آورده است!!! خدایش خیر
دهاد!!!

این بود مزاق (مزاح) صبح مردان؛
درینجا ساعت نه صبح است و مردان خدا همین لحظه بستر خواب را ترک میکنند؛ این
هم یک مزاق دیگر؛

اما هدفم این بود که آن عزیز را کمی بخندانم، چون از سر و روی پارچه هایش همیشه غم
و اندوه میبارد. بد نیست، یگان پارچه ممثل شادی و خوشی و فرحت هم درین گنجینه جای
خوش کند!!!

با محبت فراوان به خودت و فامیل عزیزت

خلیل همه دوستان

معروفی»

همین که ایمیل را فرستادم، به تشویش اندر فرو رفتم و به فکر رسید، که نباید چنین پیشنهادی
را به ناهید جان می کردم. این فکر لحظه به لحظه مغزم را میکاوید و آرامم را گرفته بودم. پس
در صدد تلافی برآمدم. قلم و کاغذ مدرن را که هر دو از عین جنس ساخته شده اند، دوباره چالان
کرده و مقاله ای سر دست گرفتم. در ابتداء میخواستم نوشته را وجهه مزاق داده و طنزگونه

بنگارنم؛ چنان که آن را "مزاقی با ناهید جان غزل" عنوان کردم. اما همین که سطوری روی صفحه به هم رسید، دیدم که قلم میخواید جدی گپ بزند و از مزاق و مزاح بپرهیزد. نتیجه آن شد که مقاله ای تحت عنوان "گذری در گلستان غزل" بسته شد، که بعداً در صفحه ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۴ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" افتخار نشر پذیرفت.

ماهها پیش ناهید جان غزل در فکر جمع آوری پارچه های ادبی خود شده بود، تا آنها را ضمن کتابی به حجم سه چار صد صفحه بیرون بدهد. وی که از طرز ادیت و ویرایش مطالب در این پورتال کاملاً خوشنود و مطمئن است، تصمیم گرفته است، که همان هیئت ادیت شده مطالب در پورتال را مدار اعتبار قرار داده و به مطبوعه بسپارد. مرا در جریان قرار داده و ازین دوست، دو خواهش کرد:

- یکی این که تقریظی بر این کتاب بنویسم

- و دگر که عنوان این کتاب را خود انتخاب نمایم

بلی؛ ماهها پیش و شاید هم یک سال پیش بود، که فرمایش ناهید جان به آدرس این دوست نازل شد. در حالی که ازین تصمیم و دو تقاضای صمیمانه به خوشی استقبال کردم، و عده دادم که این کار را به سر چشم انجام دهم و موعد را سر سال عیسوی گذاشتم. این درویش که خو دیر دارد، مانند این که «ده یخ نوشته کده، ده افنو مانده باشه» قضیه را به باد صبا سپرد. ماه اول سال آمد و ماه دوم آخر شد. روزی ناهید جان از نوشتن تقریظ پرسید؛ خجالت زده برایش موعد نزدیک دیگری را قول دادم. باز ماهها گذشت و از وعده و وعید خبری نرسید. ناهید جان باز از موضوع یادآوری کرد؛ در جوابش گفتم:

قرضم سر زاغ، زاغ زنده باشه!!!

در حالی که میخواستم، شیر غلت خود را بزنم، و عده دیگری دادم و نوشتن تقریظ را باز بر سمند فراموشی سپرده و قمچینش کردم. یکی دو هفته پیش که ناهید جان باز ضمن تماس تلفونی از موضوع یاد کرد؛ باز برایش گفتم:

«قرضم سر زاغ، زاغ زنده باشه!!!»

ناهید جان با تبسم ملیح و معنی دار فرمود، که این نکته را چند ماه پیش هم گفته بودید!!!! خلاصه چه درد سر بدهم، که وعده دادنها و وفاء نکردن به وعده ها، تکرار شد و مکرر اندر مکرر. تا این که صبح مردان هژدهم اکتوبر آن ایمیل را به ناهید جان نوشتم؛ و آن انگیزه نوشتن مضمون "گذری در گلستان غزل" گشت.

وقتی مقاله نشر گردید و حتی وقتی که قلم مصروف نوشتن مقاله بود، متوجه گشتم، که نکات مندرجه مقاله باب دندان تقریظ موعود است؛ تقریظی که با وعده خلافهای مکرر، خود به خود

و به پای خود آمده بود. اینست که آن مقاله را هسته تقریظ ساخته و با حاشیه پردازیهای پیش و پس از آن، مأمول را برآورده میسازم. همان قسمی که در تقاریظ دیگر بر آثار دوستان دگر نیز تذکر داده بودم، تقاریظ من شکل مکتبی و کلاسیک و هیئت "نسخه آشپزی" را ندارند؛ بلکه قلم را آزاد میگذارم که خود بدود و هرچه دل تنگش بخواهد بگوید؛ هرچه بیاید خوش آید!!!

مینگرم، که در نوشتن این تقریظ هم عین شیوه را مراعات میکنم؛ و این خاصیت خانه زاد این درویش است که قلم را آزاد آزاد بگذارد؛ آخر قلم راه خود را خود پیدا میکند. در مقاله "گذری در گلستان غزل" چنین آمده است:

« از عرصه کم و بیش یک و نیم سال است، که نویسنده مبتکر و نوآور، ناهید جان "غزل"، با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" همکاری میکند. در تمام همین مدت، هر روز و بلاناغه پارچه ای یا پارچه هائی، خواه منثور و یا منظوم، و بالاخر مگر منثور، از ایشان صفحات پورتال را زیب و زینت و رونق میدهند.

ناهید جان را "نویسنده مبتکر و نوآور" خواندم، چون او در نوشتن پارچه های ادبی، کاملاً سبک و بلکه مکتب نوی را باز کرده است، که میتوان و بایدش "مکتب غزل" خواند. نویسنده در هیچ پارچه ای سخن را سراسر است و مستقیم نمیرورد، بلکه آن را از خم و پیچ و بلکه خمها و پیچهای تخیلات و تخیلات و نازکخیالیهای شاعرانه میگذراند. نویسنده در ارائه مطالب خود، از بسا صنایع لفظی، ولی بیشتر از مجاز و استعاره و تشبیه، کار میگیرد و آثار ادبی خود را رنگ و رُوحه و رایحه و عطر شاعرانه میزند. وقتی به باغستان و گلستان ادبی "غزل" پای مینهم، با طیفی بیکران از پارچه های متنوع، که همه حکم و صبغت و هیئت گلهای رنگارنگ شاعرانه و رومنیک را دارند، برمخوریم.

در نظر خواننده ای که موشگافی را فراموش کرده است، پارچه های غزل، همه یکرنگ و یکنواخت و تکلحن اند، مگر اگر با دیده عمیقتر به سراغ این پارچه ها برویم و عینک ذره بینی و میکروسکوپیک "شاعرانه فکر کردن" و باصطلاح فیشنی جدید "شاعرانگی" را ببوشیم، فرقهها و تنوعات و تلونات فراوان لفظی و ادبی را درین طیف مشاهده میکنیم؛ فرقهها، تنوعات و تلوناتی که باید از خلال گوشه گوشه و بلکه ذره ذره این پارچه ها کشف گردند. بناءً ارزیابی سطحی و سرسری این پارچه ها را باید از سر بدر کرد و از سطح به عمق سخن رفت، تا به کُنه باریکیها و لطافتها و ظرافتهای ادبی ناهیدی رسید!!!

من که بر حسب وظیفه در پورتال، گوشه ای از کارهای ادبی این صفحه را به عهده گرفته ام، هر روز و بدون وقفه و سکنه پارچه های ناهید جان را مرور میکنم؛ ولی نه تنها مرور، بلکه مرور اندر مرور میکنم، تا کار ویرایش ادبی، بی خدشه و بدون غل و غش به هم رسد. ازین رو

تمام پارچه هائی که از ناهید جان غزل در پورتال رؤیت یافته اند، بدون استثناء از نظر این درویش گذشته و با دست واشوریهای درویشانه اش سر و کار داشته اند. هر پارچه را لااقل دو بار و بعضاً سه و حتی چار بار میخوانم و بعد از اِتقان کامل، آن را برای نشر آماده میسازم. پس اگر ادعای کنم، که به کنه باریکیها و لطایف و ظرافتهای ادبی این آثار رسیده ام، سخنی به گزاف نگفته ام. من شخصاً درین باغ ادبی، که اوقیانوسی از گلها را در آن میتوان یافت، هزاران لطافت و ظرافت و باریکی را موج موج مشاهده میکنم.

اگر گلهای عین نوع، مثلاً گل گلاب را مد نظر بگیریم، همه اش در ظاهر یکنوع و متحدالشکل و یکنواخت به دیده میخورند، اما اگر ساخت و رنگ هر گل و هر برگ گل و هر رگ برگ گل را دقیقاً مد نظر بگیریم، متوجه میشویم، که:

هر گل و هر گلبرگ و حتی هر رگ گل، خصوصیت و شخصیت خاص خود را دارد!!!

پارچه های ادبی ناهید جان غزل هم در عین سلک باید در نظر گرفته شده و با عینک تفاوتین، فرقنگر و ذره نما ارزیابی و سنجش گردند؛ آن وقت است که ارزیابی این پارچه ها را دقیق، منصفانه و به اصطلاح عوام کابلی "حقانه" میتوان خواند.

شاید ایراد بگیرند، که پارچه های ادبی غزل، پیام ندارند. مراد احتمالاً این باشد که این پارچه ها باید پیام سیاسی و اجتماعی را انتقال دهند. من ولی بدین عقیده ام، که به فرموده مولوی:

"آفتاب آمد دلیل آفتاب"

پیام این پارچه ها میتواند رساندن ادب تخیل و تخییل و لطیفگویی و ظرافتپردازی کلام در مسیر و عرصه احساسات بشری؛ مثلاً احساسات عاشقانه باشد. البته اگر این پارچه ها با حفظ مسیر اصلی و خصلت کلی خود، مفاهیم اجتماعی و سیاسی را هم در خود هضم کنند، ازین چه بهتر!!! من شخصاً از خواندن پارچه های ناهید جان غزل بی اندازه لذت میبرم، و اگر هر خواننده ازین پارچه ها چنین لذتی را برده بتواند، ناهید جان موفق به رساندن پیام و رسالت خود گردیده است!!!

در مکتب ادبی غزل، مگر تمام گلها از روحیه غم و اندوه و آه و ناله متأثرند. درین مکتب از جوش و خروش خوشی و شادمانی اثری نمیتوان یافت. گرچه شاید بتوان به نویسنده توصیه کرد، که بعضاً پارچه های شاد و فرحتزا و پر شور و سرور هم بنویسد. من مگر بدین عقیده ام، که ناهید مکتب خود را همین طور با خشت و گل اندوه و غم و آه؛ و از خشت و گل آه و نوحه و ناله و زاری و اندوه و غم ساخته است. این مکتب خاص خود اوست و آن را همان قسمی که هست و همان قسمی که واجدش هست کرده است، باید پذیرفت. شاید عدول از این سبک گفتار

اصلاً به ساختمان این مکتب صدمه بزند و آن را از حالت طبیعی و کنه و کیان ادبیش خارج گرداند؛ ازین رو بگذاریم که مکتب غزل، مکتب غزل باشد، ولو که سنگ و گل و خشت و خاک و ذره ذره اش از معدن و کان غم و اندوه و آه و ناله تراشیده شده باشند.

سنگ تهاداب این مکتب همین قسم گذاشته شده است، و عدول از آن، ساختمان و حتی مصلحت کلی این مکتب را دگرگون میگرداند. بگذار مکتب ناهید، مکتب ناهید باشد؛

مکتب "ناهید جان غزل"!!!

تازه ترین پارچه ناهید جان را بدرقه این نوشته میسازم:

ناهید "غزل" غنی زاده
ویرجنیا - ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۴

جلوه گاه راستین

امشب از پشت شیشه های غبار آلود چشمانم تصویرهای کدر و پیچیده ای جلوه میکنند، که رد گامهای ترا در خود جلوه میدهند. نجوای برگها همراه با دلگیری و وسواس، رنگ ساده زندگانیم را به کشمکش و غوغای تحمل ناپذیر میکشاند.

ای نامهربان؛

آسوده ام بگذار!!!

روزگاری ست نام تابناک عشق را در زمین قلبم مدفون ساخته ام و هوای فرحزای هیچ باغستان شادی مرا به خویش نمیکشاند.

از جوار کلبه ام گذر مکن، تا سایه منهدم قامتت باز جلوه گاه راستینی برای ویرانگری خانه آرامشم نباشد.

بگذار روح آزاده ام در فراخنای سپهر پرتوافشان پارسائی گردد؛

و من نام ترا در لوح زرنگار ذهنم جاودانه حک کنم!!!

(ناهید "غزل" غنی زاده - ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۴)

ختم نقل قول از آن مقاله»

و اما در قسمت نامگذاری این مجموعه:

از زمانی که با این وظیفه مورد عنایت ناهید جان غزل قرار گرفتم، عناوین مختلف در ذهنم خطور کرد؛ عناوینی که با ترکیبات و عبارات این پارچه ها مستقیماً ارتباط می‌گرفتند. لستی انداختم و هر وقتی عنوان شایسته ای به ذهنم خطور میکرد، داخل آن میکردم. لست دراز شده رفت و طومارمانند، دهها عنوان را در آغوش گرفت. ازین میان مگر ترکیبی که در نظرم بهترین عنوان برای این مجموعه میتواند باشد، همانا "طلوع دیدار و غروب اندوه" است.

من تاکنون عنوانهای پیشنهادی را به سمع ناهید جان نرسانده ام؛ میخواهم عکس العمل آن عزیز را در برابر همین عنوان منتخب خودم، دریابم. مگر نکته ای را که میخواهم حتماً بر زبان آید: وقتی مقاله "گذری در گلستان غزل" را نوشتم، که در صفحه نهم اکتوبر ۲۰۱۴ پورتال منتشر گشت، فکر میکردم که این نوشته حتماً از نظر ناهید جان خواهد گذشت و آن عزیز بدین مناسبت دست به تلفون برده و اظهار خواهد کرد، که ازین نوشته راضی میباشد و یا نی؟؟؟ یک روز مکمل چشم براه بودم، ولی خبری نشد. آخر طاقتم طاق شد و خود به ناهید جان زنگ زده گفتم:

«نمیدانم نوشته زیبای ملک الشعراء استاد "اسیر" که حدوداً سه هفته پیش در وصف پارچه های ادبی ناهید جان نوشته شده و در پورتال نشر گردیده است، از نظرت گذشت؟؟؟»
با تعجب گفت:

«نی به خدا نوشته استاد را نخوانده ام!!!»

بعد برایش گفتم:

«دیروز - ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۴ - هم نویسنده ای مقاله ای در وصف و شرح آثار ادبی ناهید جان غزل، تحت عنوان "گذری در گلستان غزل" در پورتال منتشر ساخته است!!!»
گفت:

«آن هم از نظرم نگذشته است؛ حتماً هردو نوشته را میخوانم و بعد از نویسندگانش ابراز قدردانی میکنم؛ و هردو مطلب را در "فیس بُک" هم می اندازم.»

یک هفته مکمل گذشت و از ناهید جان دگر چیزی نه خواندم و نه شنیدم.

با گذر یک هفته تخت این تقریظ را مینگارم؛ و با صریر بلند مینگارم که ناهید جان غزل آن قدر غرق افکار خود است، که فرصت هیچ کار دیگر برایش نمیماند. او واقعاً در اوقیانوس تخیلات شاعرانه و ادبی خود غرق است؛ در حدی که به چیز دیگری اصلاً نمی اندیشد.

در باره عاشقان داستانی از قبیل مجنون و فرهاد میگویند، که به اندازه ای غرق عشق لیلی و شیرین، بوده اند، که غیر از معشوق و معشوقه، دگر همه چیز دنیا و مافیها را در طاق نسیان گذاشته بودند.

حالا عین انهماک بی انتہاء را در قسمت ناهید جان غزل میبینم؛ و میبینم که ناهید جان در چه حدی غرق دنیای افکار و تخیلات عاشقانه اش گشته است. او غرق همین دریای ناپیداکنار است و هر چیز دیگری برایش ناچیز و بی ارزش جلوه میکند؛ و من نتیجه میگیرم، که:
اگر همین عشق لایزال و بی پایان ناهید جان به دنیای تخیلاتش نمیبود، هرگز چنین پارچه ها و آثار کم مانند و بلکه بی نظیر را الهام گرفته نمیتوانست!!!!!!

خلیل الله معروفی

برلین - ۲۶ اکتوبر ۲۰۱۴